

بزرگامردی که او بود

گلی امامی



می‌داند به هر کاری دست زد از تولید و فروش فرش و چاپ پوستر گرفته تا تولید و بسته‌بندی خرما، از تولید عرق و روغن گل و گیاه گرفته تا ایجاد مزارع کشت و صنعت و پیکار با بی‌سوادی. در مورد انتشارات فرانکلین حرفی نمی‌زنم که بسیار گفته و نوشته‌اند.

این روزها تورق و خرید کتاب‌های مصور و خوش‌چاپ گران‌قیمت امری عادی است. لیکن چهل پنجاه سال پیش ناشری با دل شیر می‌خواست تا کتاب‌هایی مانند تخت جمشید اشمیت، شاهنامه باسنقری و دایرةالمعارف مصاحب را منتشر کند.

به‌زعم من نوشتن خاطراتش گناهی بود که نمی‌توان بر او بخشید، لیکن هر بار این موضوع را مطرح کردم (و بیش از ده‌ها بار چنین کردم) پاسخش این بود: «گذشته را رها کن! به آینده و آن‌چه در پیش روست بیندیش.» هرگز نپذیرفت که خواندن چنین سرگذشت منحصر به فردی چه اندازه می‌تواند برای نسل جوان آموزنده باشد.

رفتارش به هیچ کسی که می‌شناختی شباهت نداشت. قلبی پرمهر داشت ولیکن مهربانی‌اش مشابه هیچ کس نبود. برخورد و واکنش‌اش قابل پیش‌بینی نبود. همیشه روی دور تند بود و آرامش نداشت. زمان هیچ‌گاه برای ایده‌ها و کارهای بزرگی که در ذهن خارق‌العاده‌اش جوانه می‌زد کافی نبود. تجسم واقعی «در پوست خود نمی‌گنجید» بود.

در آخرین مکالمه تلفنی‌ام با او که سراغ کتاب‌هایش را که در دست چاپ داشتم می‌گرفت، در پاسخ من که گفتم شما که بهتر می‌دانید، کاری است که زمان می‌برد، گفت: «خانم، من بلیتم را خریده‌ام، چک‌این کرده‌ام، کارت پروازم را گرفته‌ام و در ترانزیت نشسته‌ام منتظرم تا صدایم بزنند.» چه می‌دانستم به این زودی پرواز می‌کند.

چگونه می‌شود انسانی کوشا، فعال و خلاق را که متجاوز از هفتاد سال در ابعادی وسیع کارآفرین و سازنده بود، در چند پاراگراف تشریح کرد طوری که حق مطلب ادا شود؟

علی‌رغم جته‌اش، بزرگ بود، بزرگ می‌اندیشید و بزرگ خواهد ماند. فعالیت‌های دیگر او به کنار، تا روزی که در این مملکت کتاب تولید می‌شود، نام همایون صنعتی پابرجا خواهد ماند.

در رفتن برخی افراد هیچ اندازه دریغ و درد کافی نیست. هیچ میزان سوگواری نیز حق مطلب را ادا نمی‌کند. جایگزین ندارند. تالی ندارند. همایون صنعتی از همین افراد بود. در معرفی او، به هر کسی که می‌شناسم، همواره جمله‌ای را تکرار کرده‌ام و از تکرارش هم خسته نشده‌ام. جمله این است: «امروز هر کتابی که می‌بینید، در دست دارید یا می‌خوانید، وجودش را مدیون همایون صنعتی هستید.» از او علاوه بر عناوین فراوان دیگر، به عنوان ناشری بزرگ نام برده‌اند. به جنبه‌های دیگر فعالیت‌های او که هر یک در نوع خود کارستانی بود کاری ندارم. اما در مقام ناشر پیش از آن که هدفش فقط نشر کتاب باشد منظورش بسط و توسعه کتابخوانی و رواج فرهنگ و تاریخ ایران بود. از این رو معتقد بود همه اعضای کالبد کتاب (جدا از متن) باید در همین جا تولید شود. از کاغذ گرفته تا جلد و... و مانند هر فکر بدیعی که به ذهنش می‌رسید آن را جامه عمل پوشاند. چاپخانه مدرن و عظیم افست (در زمان خودش) با تولید کلان، کارخانه کاغذ پارس، انتشارات فرانکلین و غیره. و این چنین بود که برای نخستین بار چاپ کتاب با تیراژ میلیون (کتاب‌های درسی) در ایران میسر شد، سرمشقی برای ایجاد چاپخانه‌هایی با دستگاه‌های چاپ پیشرفته که اکنون در سراسر ایران به وجود آمده.

این اعجوبه لحظه‌ای نبود که ذهنش در جست و جوی پروژه‌های جدید، کاری نو، کنکاش و نشر اطلاعاتی ناشناخته نباشد. همین یک سال پیش بود که پس از سال‌ها دوری از عالم نشر و فقط پرداختن به ترجمه و تألیف کتاب و ده‌ها پروژه موفق دیگر، باز دلش هوای نشر کرد. گروهی ناشر زبده را فراخواند و پیشنهاد تولید کتاب جیبی را مطرح کرد. منظور او از کتاب جیبی نه فقط قطع، بلکه تیراژ بالای ده هزار را هم در نظر داشت که در هر فروشگاه و مکان عمومی در دسترس عموم باشد. این تجربه را یک بار در سال‌های چهل با موفقیت به انجام رسانده بود. ناشران استقبال نکردند. از نادر پروژه‌هایش که قرین موفقیت نشد. می‌گفت از دادن سرمایه دریغ ندارد ولی توان جسمی چنین کار عظیمی را به تنهایی ندارد. تنها پروژه ناموفق دیگرش به نظر من پرورش مروارید در خلیج فارس بود که هر چند ثمر داد ولی مقرون به صرفه نشد.

خاصیت میداس را داشت، امکان نداشت دست به کاری بزند و موفقیت آن پس از چندی چند برابر پیش‌بینی اولیه نشود. و خدا